

مارتین لوتر کینگ جونیور در ادامه زندگیش چه کرد؟  
در قسمت اول داستان زندگی مارتین لوتر کینگ جونیور و از زمانی که به دنیا آمد،  
تا زمانی که مبارزاتش را شروع کرد، مرور کردیم.

بعد از راهپیمایی واشنگتن و سخنرانی کینگ و حمایت رئیس جمهور کندی از جنبش،  
امید در دل 21 میلیون آمریکایی سیاه پوست و خیلی از سفیدپوست های هم درد آن ها جوانه زده بود.  
جنبش بیش از پیش قدرت گرفته بود و اعضای سازمان رهبری مسیحیان جنوب،  
که ما به عنوان جنبش مارتین لوتر کینگ جونیور از آن ها اسم می بریم،  
کلی خوشحال بودند ولی خوشحالیشان فقط دو هفته دوام داشت.

دو هفته بعد در یکی از کلیسا بمب گذاری کردند،  
و 4 دختر بچه ای که در تظاهرات واشنگتن شرکت کرده بودند را در این بمب گذاری کشتند.  
کاملاً مشخص بود که نژاد پرست ها به تلافی راهپیمایی واشنگتن این بمب گذاری را انجام داده بودند.  
جنبش اسیر غم این بمب گذاری بود که اتفاقی افتاد و کل مردم جهان را در شک فرو برد؛

در 22 نوامبر 1963 (30 آبان 1342) جان اف کندی،  
رئیس جمهور آمریکا و حامی حقوق برابری سیاه پوستان ترور شد.  
جنبش، بزرگترین حامی سیاسی خودش را از دست داده بود،  
و همه نگاه ها از تظاهرات سیاه پوست ها به این اتفاق بزرگ معطوف شد.

وقتی که کینگ در خانه و در کنار همسرش خبر ترور کندی را می شنید،  
به همسرش گفت: "من میدونم به روز منم همینجوری ترور می کنن"

## موضوع عجیبی که در خانواده جان اف کندی وجود داشت

جالبه که در خصوص انگیزه های ترور کندی صحبت های زیادی می شود،  
و انواع و اقسام سناریوها مطرح می شود ولی معمولاً خیلی کم به این موضوع توجه می شود،  
که شاید ترور کندی توسط نژادپرست های سفیدپوست انجام شده باشد،  
به خصوص اینکه کندی تمام قد از سیاه پوست ها حمایت کرده بود،  
و بحث روز جامعه آمریکا در آن زمان هم، موضوع داغ تظاهرات سیاه پوست ها بود.

قبل از اینکه از موضوع ترور کندی بیرون بیاییم،  
یک موضوع عجیب در مورد افراد خانواده کندی هم بگویم، خانواده ای که انگار نفرین شده بودند.

جان اف کندی در سن 46 سالگی ترور شد،  
قبل از آن برادر بزرگترش در 29 سالگی در جنگ جهانی دوم هواپیماش سقوط می کند،  
و می میرد، یکی دیگر از خواهرهایش در سن 28 سالگی وقتی سوار هواپیما بود،  
و به فرانسه می رفت که دوست پسرش را ببیند، هواپیماش سقوط می کند و می میرد،  
پسر دوم خودش چند روز بعد از اینکه به دنیا می آید هم می میرد،  
یک برادر دیگرش هم به نام رابرت کندی که در قسمت دوم هم در موردش صحبت کردیم،  
5 سال بعد از ترور جان اف کندی، او را هم ترور می کنند و کشته می شود،  
یکی از پسرهای رابرت کندی در هتل محل اقامتش اور دوز می کند و می میرد،  
یک پسر دیگر رابرت کندی هم در پیست اسکی بر اثر برخورد با درخت می میرد،  
یکی از پسرهای خود جان اف کندی هم هواپیمای شخصی اش سقوط می کند،  
و خودش و زنش و خواهرزنش می میرند،  
داستان به کشته شدن نوه 22 ساله کندی ها هم کشیده می شود که دیگر واردش نمی شویم...

## رئیس جمهور بعدی راه کندی را ادامه داد

بگذریم، ترور کندی سرنوشت مبارزات را تحت تاثیر قرار داده بود،  
هیچکس نمی دانست رئیس جمهور بعدی یعنی لیندون جانسون،  
در خصوص لایحه مدنی کندی چه تصمیمی می گیرد و اصلا این موضوع برایش مهم هست یا نه!  
همه منتظر تصمیم جانسون بودند و او هم در اولین سخنرانش تکلیف را کاملا روشن کرد.

او گفت: "هیچکس نمی تواند جلوی راهی را که رئیس جمهور کندی شروع کرده بود را بگیرد"  
جانسون فقط چند هفته بعد از ترور کندی لایحه حقوق مدنی را به جریان انداخت.  
تعداد زیادی از سناتورها تمام تلاششان را کردند،  
که جلوی رای گیری لایحه در مجلس سنا را بگیرند و سعی می کردند،  
با وعده و وعید نظر سناتورهای دیگر را هم بخرند.

کشمکش ها بین موافق ها و مخالف ها ادامه داشت تا اینکه یک اتفاق جدید افتاد.  
یک گروه از مدافعان سیاه ها که بیشترشان هم سفید بودند تصمیم گرفتند،  
چندتا از نماینده هایشان را به می سی سی پی بفرستند تا آنجا جلوی ترویج نژادپرستی را بگیرند.  
دو نفر سفیدپوست و یک سیاه پوست به سمت می سی سی پی حرکت کردند.

حالا چرا می سی سی پی؟  
چون این ایالت در جنوب آمریکا یکی از اصلی ترین مخالف های برابری سیاه ها و سفیدها بود.  
از فرماندار و سناتورها و بیشتر سفیدپوست های ساکنش، همه مخالف بودند.  
خلاصه اینکه این گروه به سمت می سی سی پی حرکت کردند ولی هیچ وقت به مقصد نرسیدند.

آخرین خبر از آن ها این بود که می گفتند،  
پلیس به جرم سرعت غیر مجاز ماشینشان را جریمه کرده و گرفتشان اما کمی بعد آزادشان کرده است.  
هیچکس از آن ها خبر نداشت ولی همه حدس می زدند،  
که چه بلایی سرشان آمده، کمی بعد ماشین سوخته شده آن ها پیدا شد.

### لایحه حقوق مدنی به تصویب رسید

یک مکالمه تلفنی تاریخی بین رئیس جمهور جانسون و رئیس اف بی آی ضبط شده،  
که رئیس اف بی آی می گوید:  
قربان ما ماشین سوخته شده شان را پیدا کردیم ولی اثری از جنازه ها نیست،  
شدت سوختگی انقدر بالاست که مشخص نیست کسی داخل ماشین بوده یا نه،  
شاید سوخته باشند شاید هم دستگیر شده باشند.  
جانسون جواب می دهد: من بعید می دانم مردم آنجا حاضر باشند به این آدم ها رحم کرده باشند.  
این اتفاق اراده جانسون را برای تصویب لایحه بیشتر کرد و در نهایت این لایحه تصویب شد و جانسون آن را امضا کرد.  
طبق قانون جدید،  
دادستان آمریکا می توانست علیه تبعیض نژادی در محیط کار،  
مدارس و مکان های عمومی اقدام قانونی کند،  
و اگر کسی بخواهد با این قانون مخالفت کند، زندانی می شود.  
این قانون در حالی تصویب شد که هنوز خبری از آن سه نفری که ماشینشان سوخته شده بود،  
نبود ولی کمی بعد، جنازه های هر سه نفر پیدا شد.  
گزارشات کالبد شکافی نشان می داد دو نفر سفیدپوست،  
هر کدام به ضرب یک گلوله کشته شده بودند،  
ولی نفر سوم که سیاه پوست بود اول انقدر زده بودندش که استخوان هایش شکسته بود،  
بعد هم با شلیک سه گلوله کشته بودندش.

آن‌ها توسط اعضای گروه کو کلاس کلن با همکاری کلاتر منطقه کشته شده بودند، ولی تمامی مظنونین با قید وثیقه آزاد شدند.

گروه کو کلاس کلن یا همان kkk،

گروه به شدت تندرو و رادیکال آمریکایی بودند که قدمتشان برمی‌گردد، به سال 1865 که توسط یک کهنه‌سرباز آمریکایی تاسیس شد.

آن زمان هدف گروه، جلوگیری از تصویب قانون برده‌داری بود.

اعضای این گروه به شدت نژادپرست بودند،

مخالف صد در صد کاتولیک‌ها بودند و به شدت هم مخالف یهودی‌ها بودند.

در جریان جنگ جهانی دوم و اتفاقات بعدش هم آن‌ها طرفدار سرسخت هیتلر و منکر هولوکاست بودند.

### این جایزه متعلق به شرافت تمام سیاه‌پوست‌هاست

آن‌ها در دهه 60 که در موردش صحبت می‌کنیم هم طرفدارهای خیلی زیادی داشتند.

خیلی از لینچ‌کردن‌های سیاه‌پوست‌ها،

که در قسمت اول توضیح دادیم توسط همین نژادپرست‌ها انجام می‌شد.

یک ویژگی‌شان هم این بود که قیافه‌های خودشان را ترسناک می‌کردند،

و نقاب‌های عجیب می‌زدند که سیاه‌پوست‌ها بیشتر ازشان بترسند.

نکته جالب که بهتره فراموشش نکنیم اینکه که داریم در مورد 50، 60 سال پیش صحبت می‌کنیم.

مارتین لوترکینگ جونیور در حالی که فقط 35 سال داشت جایزه صلح نوبل را گرفت.

بعد از دریافت جایزه گفت:

"من این جایزه را به خاطر از دست رفته‌هایمان قبول می‌کنم،

آن‌هایی که جانشان را دادند تا راه ما هموار شود.

این یک پیروزی و مقام شخصی نیست،

این جایزه متعلق به شرافت تمام سیاه‌پوست‌ها و سفیدپوست‌هایی است که مبارزه مدنی می‌کنند".

بعد هم با وجود اینکه وضع مالی خیلی خوبی نداشت،

و حتی یک خانه هم برای زن و بچه‌اش نخریده بود، تمام پولی که برای نوبل گرفته بود را بخشید.

معروف‌ترین و مهم‌ترین مبارزات مارتین لوترکینگ جونیور

این بار مبارزه برای گرفتن حق رای سیاه پوست هاست. باید بدانید که آن زمان طبق قانون کلی که در آمریکا حکمفرما بود، سیاه پوست ها حق رای داشتن ولی در عمل با توجه به تنوع قوانین ایالتی در جنوب کشور، معمولا نمی گذاشتند آن ها رای بدهند.

برای اکثریت سیاه پوست های جنوب، رای دادن تقریبا غیر ممکن بود. هر ایالت به هر نحوی جلوی رای دادن سیاه پوست ها را می گرفت. مثلا وقتی سیاه پوست ها می آمدند که رای بدهند، می گفتند برگه رای تمام شده یا زمان ثبت نام تمام شده یا مسئول مربوطه نیست و...

تازه قوانین در بعضی ایالت ها اینطور بود که برای رای دادن باید مالیت رای می دادند، و این برای سیاه پوست های فقیر خیلی خوش آیند نبود. از آن بدتر اینکه وقتی می خواستند برای رای دادن ثبت نام کنند، باید یک ضامن با خودشان می بردند که آن ضامن خودش ثبت نام کرده باشد، و راضی باشد که ضمانت شخص دیگری هم بکند.

با این حساب، مارتین لوترکینگ جونیور تصمیم گرفت با هدف اینکه یکبار برای همیشه سیاه پوست ها بتوانند، با رای که می دهند خودشان سرنوشت خودشان را تعیین کنند، کارزار مبارزات برای حق رای سیاه پوست ها را در شهر سلما از ایالت آلاباما راه اندازی کرد. چرا سلما؟ چون این شهر بدترین سابقه رای دادن سیاه پوست ها را در کل جنوب آمریکا داشت.

در سلما فقط کمتر از دو درصد از واجدین شرایط سیاه پوست توانسته بودند برای رای دادن ثبت نام کنند. این در حالی بود که بیش از 50 درصد جمعیت سلما را سیاه پوست ها تشکیل می دادند. یک فیلم معروف هم به نام سلما هست که به این جریانات می پردازد.

### **نگرانی ماترین لوترکینگ جونیور از اینکه تحت تعقیب بود**

همینجا یک کتاب هم معرفی کنیم؛ قدرت مبارزه عاری از خشونت را معرفی می کنم. با این مقدمات به ژانویه 1965 (بهمن 1343) و شهر سلما برویم.

مارتین لوترکینگ جونیور در سلما، با هدف کسب حق رای سیاه پوست ها، تظاهراتی را برنامه ریزی کرد. البته قبل از اینکه به سلما برود چندباری با رئیس جمهور جانسون دیدار کرد، و از او خواست که قانون حق رای سیاه پوست ها را تصویب کند،

اما جانسون که بع تازگی قانون حقوق مدنی سیاه پوست ها را امضا کرده بود، و کلی هم درگیر این داستان بود، سعی می کرد کینگ را به آرامش دعوت کند و از زیر بار در دسرهای جدید در می رفت.

جانسون به کینگ گفت: من رئیس جمهور آمریکا هستم و خیلی کارها و اولیت های دیگری، به جز این مسائل دارم و بهتره که توهم بیخیال باشی تا یکم زمان بگذرد. ولی کینگ گوشش به این حرفا بدهکار نبود و به سلما رفت و تظاهرات و تجمع ها را برنامه ریزی کرد. حالا با توجه به قدرت کینگ و فعالیت هایی که جنبش او می کرد، اف بی آی هم به شدت او را تحت نظر داشت.

تمام مکالماتش شنود می شد، هر جا می رفت متوجه می شد که چند نفر تعقیبش می کنند، از یه طرف فشار تحت تعقیب بودن و اینکه هر لحظه ممکن است، خودش یا همراهانش را مامورها دستگیر کنند، از طرف دیگر هم تماس های بی شماری بود که تعدادشان از قبل هم بیشتر شده بود. به خصوص اینکه ماترین لوتر کینگ جونیور به چشم خودش کشته شدن، چند رهبر سیاهپوست و چهار دختر بچه معصوم رو دیده بود، و همش احتمال می داد، نفر بعدی شاید خودش و خانوادش باشند.

## کلارک خشن ترین و بی رحم ترین دشمن سیاه پوست ها و مارتین لوتر کینگ جونیور

اصلا هم اینطوری نبود که فکر کنید در مورد ابر قهرمانی صحبت می کنیم، که این چیزها برایش مهم نبود، اتفاقا برعکس کینگ هم آدمی بود مثل بقیه و این داستان ها، روی او تاثیر می گذاشت و اعصاب و روانش را بهم می ریخت. حتی با همسرش به مشکل برخورد کرده بود که اتفاقا حق هم داشت، چون نژاد پرست ها تهدیدش کرده بودند که هر 4 فرزندش را می کشند.

ولی نکته این بود که با وجود تمام ترس و وحشتی که داشت، حاضر بود برای هدفش این ریسک و بکند و کرد! در سلما، با هماهنگی جنبش مارتین لوتر کینگ جونیور، سیاه پوست ها برای ثبت نام دسته دسته به مراکز ثبت نام رای دهندگان می رفتند،

و از آن طرف هم پلیس با خشونت کامل از آن‌ها استقبال می‌کرد،  
و آن‌ها هم در مقابل هیچ واکنشی از خودشان نشان نمی‌دادند.

کلانتر منطقه سلما، آقای جیم کلارک هم به شدت نژاد پرست و مخالف سرسخت سیاه‌ها بود،  
و با بی‌رحمی تمام از آن‌ها استقبال می‌کرد.  
انقدر خشونت به خرج داده بود که کابوس سیاه‌پوست‌ها شده بود.  
خیلی از افرادی که در کل سال‌های مبارزات حضور داشتند، می‌گفتند،  
کلارک خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین دشمن آن‌ها بوده،  
البته که کلارک فقط کلانتر سلما بود و یک حامی خیلی بزرگ هم داشت به اسم جرج والاس!

والاس همان شخصی است که در قسمت اول داستانش را تعریف کردیم...  
حالا تصور کنید که والاس زخم‌خورده دوباره می‌بیند که ماترین لوترکینگ جونیور،  
در یکی از شهرهای دیگر آمده و داستان درست کرده،  
آن‌هم در شهری که کلانترش، جان کلارک است.

## مالکوم ترور شد اما نه به دست مخالفانش، بلکه به دست مخالف‌های داخلی خودشان

در اولین تظاهراتی که جنبش کینگ به راه انداختند،  
کلارک بهشان امان نداد و بعد از اینکه حسابی کتکشان زدند،  
کینگ و چند نفر دیگر را بازداشت کردند و به زندان انداختند.  
خبر به زندان رفتن کینگ که به گوش همسرش رسید اونم به سلما آمد.  
نه اینکه اولین باری باشه که کینگ دستگیر می‌شود نه!  
ولی داستان سلما فرق می‌کرد و خطر در این شهر از همه جاهای دیگر بیشتر بود.

وقتی کینگ در زندان بود، مالکوم ایکس،  
یکی از معروف‌ترین رهبران سیاه‌پوست‌ها به سلما آمده بود تا سخنرانی کند.  
مالکوم ایکس و کینگ اصلا رابطه خوبی باهم نداشتند.  
درسته هدفشان یکی بود ولی روششان زمین تا آسمان باهم فرق داشت.  
روش مبارزات مارتین لوترکینگ جونیور برگرفته از روش گاندی،  
مبارزات مدنی و بدون خشونت بود، ولی مالکوم ایکس دقیقا برعکس بود.

می‌گفت اگر زندان باید بزنیم، اگر کشتند باید بکشیم.  
مالکوم و کینگ هم سن و سال بودند و پدران هر دو نفر هم واعظ مذهبی و فعال سیاسی بودند.

پدر مالکوم وقتی او کوچک بود،  
توسط گروه کوکلاس کلن که قبل تر در موردشان صحبت کردیم،  
به قتل رسید و خانواده شان از هم پاشید.  
مالکوم هم سرنوشت عجیبی پیدا کرد!  
اگر خواستید در مورد مالکوم بیشتر بدانید،  
اپیزود "تبعیض سیاه" از پادکست "راوکست" را گوش بدهید.

مالکوم که برای سخنرانی به سلما آمده بود با همسر کینگ هم صحبت کرد،  
و بهش پیغام داد که بهتره در سلما یک جنبش هم وجود داشته باشد،  
که اگر مبارزات مدنی کینگ جواب نداد،  
آن ها بتوانند راه را ادامه بدهند که ماترین لوتر کینگ جونیور با پیشنهاد مالکوم به شدت مخالف بود.  
البته کار به بحث و اختلاف نظر نکشید چون کمتر از یکماه بعد از دیدار مالکوم و همسر کینگ،  
مالکوم ترور شد، آن هم نه به دست نژاد پرست ها،  
بلکه به دست مخالف های داخلی خودشان!

### سخنرانی تند مارتین لوتر کینگ جونیور علیه رئیس جمهور

کمی بعد که کینگ از زندان آزاد شد،  
برای جلب کمک از شهر خارج شد و خیلی از خبرنگارها و روزنامه نگارها هم از سلما رفتند.  
فرماندار والاس که اوضاع را مناسب دید،  
دستور داد که در اولین گردهمایی که سیاه پوست ها داشتند،  
به دور از چشم خبرنگارهایی که اکثرا از شهر رفته بودند،  
به سیاه پوست ها حمله کنند و حسابی آن ها را بترسانند.

آن ها هم وحشیانه حمله کردند و چندین نفر را کشته و زخمی کردند.  
یکی از کشته شده ها پسر جوانی بود،  
به نام جیمی که با مادر و پدر بزرگ 82 ساله اش در تظاهرات شرکت کرده بود.  
سربازها جلوی چشم مادر و پدر بزرگ او را با گلوله کشته بودند.  
حبر که به کینگ رسید، او را به شدت تحت تاثیر قرار داد.

کینگ یک سخنرانی تند علیه رئیس جمهور کرد و گفت،  
آمریکایی که در ویتنام میلیون ها دلار خرج می کند،



و آدم های بی دفاع و می کشد، در خاک خودش نمی تواند از جان آدم های خودش مراقبت کند. گفت من یکبار دیگر به دیدار رئیس جمهور می روم و اگر اینبار او کاری انجام ندهد، خودمان کاری که باید را انجام می دهیم.

او پیش رئیس جمهور رفت و گفت قصد دارد راهپیمایی بزرگی را راه اندازی کند، و هرچند که رئیس جمهور موافقت نکرد ولی او تصمیم خودش را گرفته بود. راهپیمایی بزرگ از سلما به مانتگامری! دقیقا حرکتی شبیه به حرکت نمک گاندی!

اینجا هم مارتین لوتر کینگ جونیور می خواست همین کار را بکند. راهپیمایی به طول 87 کیلومتر از سلما به مانتگامری راه بیندازد و هدفش هم این بود، که توجه رسانه ها و مردم آمریکا را به خواسته های سیاه پوست های جنوب جلب کند.

### یکشنبه خونین در تقویم آمریکا ثبت شد

راهپیمایی از سلما شروع شد و به دلایل نامعلومی، خود کینگ در این راهپیمایی حاضر نشد. بعضی ها می گفتند انقدر تهدیدش کرده بودند که ترسید بود که خیلی هم بعید نیست، بعضی ها می گویند که جنبش تصمیم گرفت، با توجه به خطرات بسیار زیاد این راهپیمایی او نباشد که این هم بعید نیست.

در هر صورت عدم حضور ماترین لوتر کینگ جونیور در این راهپیمایی مهم و حیاتی خیلی عجیب بود. روز یکشنبه 7 مارس 1965 (16 اسفند 1343) تعداد زیادی از سیاه پوست ها، با همراهی سفیدپوست هایی که حامی آن ها بودند، راهپیمایی مسالمت آمیز خودشان را به سمت مانتگامری شروع کردند، و به سمت خروجی شهر سلما حرکت کردند.

خروجی شهر یک پل تاریخی به نام پل پتوس دارد. جمعیت تظاهر کننده ها وقتی به وسط پل رسیدند دیدند آنطرف پل، کلانتر جان کلارک و تعداد بسیار زیادی از معمرهای پلیس، در حالی که ماسک هم به صورتشان زده بودند، آماده بودند که از آن ها استقبال کنند.

سیاه پوست ها در حالی که آماده دستگیر شدن بودند، ناگهان دیدند که خبری از دستگیری نیست و ناگهان دیدند، که ارتش کلانتر کلارک دارد به سمتشان حمله می کند.

کلارک، با گاز اشک آور و باتوم دستور حمله به سیاه پوست هایی را داد، که اصلا از خودشان مقاومتی نشان نمی دادند و به خشونت اعتقادی نداشتند. ولی عدم اعتقاد سیاه پوست ها به خشونت کافی نبود، چون مقابلشان آدم هایی بودند که اتفاقا به خشونت خیلی هم اعتقاد داشتند، و تمام تظاهر کننده ها را تا می خورد، زدند.

چندین و چند هزار نفر خونین و مالی راهی بیمارستان شدند. تک تک صحنه های این نبرد خونی توسط خبرنگارها زنده گزارش می شد، و بیش از 70 میلیون نفر در سراسر آمریکا این تصاویر را می دیدند. آن روز در تاریخ آمریکا به نام یکشنبه خونین به یادگار ماند.

## مارتین لوتر کینگ جونیور ترجیه می داد مردم از او ناراحت شوند تا اینکه آسیب ببینند

خیلی از سفیدپوست های ایالات دیگر که روحشان هم از این جریان خبر نداشت، درگیر این ماجرا شدند.

خبر یکشنبه خونین شد خبر و بحث روز آمریکا! این اتفاقات برای خیلی از مردم آمریکا به خصوص مردم شمال آمریکا، که این چیزها را از نزدیک ندیده بودند اتفاق خیلی وحشتناکی بود.

اولین واکنشی که کینگ به یکشنبه خونین داشت این بود: "برمی گردیم روی پل، دوباره می رویم، دوباره راهپیمایی می کنیم به سمت مانگامری" کینگ در مصاحبه ای که به صورت زنده از تلویزیون پخش می شد، از همه مردم دعوت کرد که برای راهپیمایی به سلما بیایند، و سیاه و سفید از شهرهای مختلف هم دعوت کینگ را قبول کردند.

سلما تا به حال چنین جمعیتی را به خودش ندیده بود. صدها نفر از مردم راهپیمایی را شروع کردند. جمعیتی که یک سومش سفیدپوست بودند. در حالی که اینبار مارتین لوتر کینگ جونیور در صف اول بود، آن ها به سمت خروجی شهر حرکت کردند و دوباره به وسط پل پتوس رسیدند.

روی پل دیدند که نیروهای نظامی راه را باز کردند، که آن ها به جلو بروند ولی در کمال ناباوری همه، کینگ برگشت.

او از روی پل پتوس برگشت و راهپیمایی را ادامه نداد.  
او با توجه به شناختی که از فرماندار والاس و کلانتر کلارک داشت،  
این کار آن‌ها را فریب دانست و تصمیم گرفت که راهپیمایی را کنسل کند.

او گفت ترجیه می‌دهم که مردم از من ناراحت باشند تا اینکه با تصمیم من آسیب ببینند.  
البته این تصمیم او مخالف‌های زیادی هم داشت.  
می‌دانیم که کلی آدم هم از شهرهای دیگر به سلما آمده بودند،  
ولی هرچه که بود، تظاهرات دوم روی پل پتوس کنسل شد.

### قانون حق رای با تلاش‌های مارتین بوت‌رکینگ جونیور به تصویب رسید

بلافاصله بعد از این اتفاق، کینگ درخواست برگزاری راهپیمایی را به صورت حقوقی،  
از دادگاه پیگیری کرد و در یک دادگاه تاریخی برخلاف تصور خیلی از آدم‌ها،  
دادگاه رای به قانونی بودن تظاهرات داد و به جنبش کینگ اجازه برگزاری راهپیمایی بدون خشونت 5 روزه داده شد.  
رئیس جمهور هم به والاس نامه زد و گفت به هیچ عنوان نباید از خودت خشونت‌ناشان بدهی.

این خبر برای جنبش کینگ خوشحال‌کننده بود ولی نه به اندازه خبر بعدی!  
خبر بعدی چی بود؟

رئیس جمهور در مجلس درباره حق رای سیاه‌ها صحبت کرد،  
و گفت لایحه‌ای را به مجلس می‌فرستند،  
که تمام محدودیت‌های حق رای را در تمامی ایالات و در تمامی انتخابات حذف کند.  
اتفاقات پل پتوس و تصاویر یکشنبه خونین به جانسون کمک کرد،  
که بتواند قوانین حق رای را در مجلس به تصویب برساند.  
حتی مخالفت سناتورهای از دفعه قبلی هم کمتر بود و اینها همه تاثیر خشونت‌ناشان بود،  
که فرماندار والاس و کلانتر کلارک مرتکب شده بودند.

قانون حق رای سال 1965 به تصویب رسید.

15 مارس 1965 (24 اسفند 1343) وقتی جانسون داشت،

در مجلس سنا درمورد تصویب این قانون سخنرانی می‌کرد و می‌گفت،

مطمئن باشید که ما پیروز می‌شویم،

اطرافیان ماترین لوترکینگ جونیور که در کنارش و در خانه داشتند سخنرانی جانسون را نگاه می‌کردند،

برای اولین بار اشک‌های او را دیدند.

البته تصویب این قانون هم جلوی راهپیمایی بزرگ جنبش کینگ را نتوانست بگیرد. هزاران هزار نفر در این راهپیمایی بزرگ شرکت کردند، سیاه . سفید در کنارهم! چشمان تمام مردم آمریکا به این راهپیمایی دوخته شد. وقتی جمعیت به ماننگامری رسید، کینگ یک سخنرانی معروفی کرد و گفت:

### مارتین لوتر کینگ جونیور در سخنرانی معروفش چه گفت؟

"روزی تمام ما را به بردگی گرفته بودند اما آن روزها گذشت. ممکن است پیرسید کی از این تاریکی آزاد می شویم؟ من به شما برادران و خواهرانم قول می دهم، که با وجود تمام سختی ها و ناامیدی ها، به زودی زمان آزادی ما فراخواهد رسید و حقیقت پیروز می شود.

من به شما قول می دهم که زیاد طول نمی کشد، چراکه هیچ دروغی همیشه پایدار نیست. من به شما قول می دهم که زیاد طول نمی کشد، چراکه جهان هرچقدر هم که بزرگ باشد به سمت عدالت پیش می رود". کمی بعد قانون حق رای به تصویب رسید.

سیاه پوست ها در بعضی از ایالت ها مثل می سی سی پی، انقدر سال ها زیر فشار و تهدید سفیدپوست ها بودند، که حتی با وجود تصویب این قانون هم بعضی از آن ها جرات نمی کردند رای بدهند. کینگ و بقیه رهبران سیاه پوست ها هم علی رغم اختلاف هایی که باهم داشتند، به می سی سی پی آمدند و راهپیمایی کردند، که بقیه سیاه پوست ها آن ها را ببینند و جسارت پیدا کنند.

تصوب قانون حق رای به مراتب اثرات بیشتری را نسبت به لایحه حقوق مدنی داشت. یک تاثیر بدیهی که قانون حق رای داشت این بود که سیاه پوست ها می توانستند، در انتخابات ایالتی و انتخابات مجلس به کاندیداهای سیاه پوست رای بدهند، و با این اتفاق برای اولین بار سیاه پوست ها به مقام های بالای تصمیم گیری سیاست های آمریکا رسیدند.

شهردار، نماینده و سناتورهای سیاه پوست یکی یکی رای می آوردند. آن پیرمرد سیاه پوستی که گفتیم در تظاهرات شرکت کرده بود،

و نوه اش جیمی را جلوی چشمش کشته بودند،  
او توانست در 84 سالگی برای اولین بار رای داد!  
او نشان داد که می شود منفعل نبود و جنگید و به حق رسید.

## ماترین لوترکینگ جونیور : من به تنهایی می ایستم و فریاد می زنم که اعمال خشونت اشتباه است

بعد از پیروزی در سلما، کینگ می خواست مبارزات در شمال آمریکا را هم تجربه کند،  
برای همین به جنبش سیاه پوست های شیکاگو، برای گرفتن حق مسکنشان ملحق شد.  
زن و بچه اش را هم نزدیک شیکاگو آورد،  
در مجله فقیرنشین سیاه پوست ها زندگی کرد،  
که البته همسرش از جای جدید اصلا راضی نبود.

ماترین لوترکینگ جونیور فعالیتش را در شیکاگو شروع کرد ولی آنجا خیلی موفق نبود.  
خودش می گفت این ها از نژادپرست های می سی سی پی هم بدترند.  
خشونت های وحشتناک شیکاگو باعث شده بود که خیلی از سیاه پوست ها،  
حتی آن ها که قبل تر به مبارزات بدون خشونت اعتقاد داشتند،  
کاسه صبرشان لبریز شود و آن ها هم مقابله به مثل کنند.

به خصوص الان که جسارت پیدا کرده بودند و از زیر سایه سفیدها بیرون آمده بودند،  
و چندتا از حقوق اولیه شان را هم گرفته بودند و یاد گرفته بودند،  
که حق گرفتنی است و دیگر طاقت کتک خوردن را نداشتند،  
به همین خاطر در خیلی از شهرها شورش شده بود.  
حیابان ها صحنه درگیری و کتک کاری هر دو طرف بود.

کینگ در یکی از سخنرانی هایش گفت:  
"اگر تمام سیاه پوست های آمریکا هم دست به اعمال خشونت بزنند،  
من به تنهایی می ایستم و فریاد می زنم که این کار اشتباه است.  
او گفت آن رویایی که یک روز در واشنگتن فریاد زد،  
امروز برایم به یک کابوس تبدیل شده است.  
هرچند که امیدم را از دست نمی دهم ولی باید با واقعیت روبرو شویم،  
و واقعیت این است که جامعه ما هنوز راه درازی در پیش دارد".

## آخرین سفر زندگی مارتین لوتر کینگ جونیور

خشونت، جنگ و نفاق چیزهایی بودند که کینگ همیشه از آن ها می ترسید. او از جنگ متنفر بود، چه جنگ داخلی و چه جنگ خارجی! سال 1967 یک سخنرانی کرد و سیاست های آمریکا و جنگ ویتنام را به باد انتقام گرفت. بعد از این سخنرانی خیلی ها به او نقد کردند و به شدت از او ناراحت شدند.

آن ها می گفتند تو وطن پرست نیستی، تو یک آمریکایی واقعی نیستی، یک آمریکایی واقعی هیچ وقت از این حرف ها نمی زند. جالب است که اکثر فعالان حقوق مدنی هم به او پشت کردند. آن روزها شاید بدترین روزهای کینگ در کل دوران زندگی اش بود. از یک طرف خشونت های جامعه و عدم همراهی جامعه سیاه ها، با مبارزات بدون خشونت او و از طرف دیگر فشاری که وطن پرست ها، به او می آوردند و حتی او را خائن می دانستند.

حتی نیویورک تایمز نوشت: دوران مارتین لوتر کینگ جونیور، دیگر به پایان رسیده است. آن روزها روزهایی بود که کینگ مرتب تهدید به مرگ می شد. از خودی و غیر خودی پیام های تهدیدآمیز می گرفت. اوضاع به همین منوال ادامه داشت تا اینکه کینگ تصمیم گرفت، به ایالت ممفیس سفر کند و آنجا در شهر تنسی به جنبش حقوق رفتگرها کمک کند.

کینگ سوار هواپیما شد و به تنسی رفت و این آخرین سفر زندگی کینگ بود! سال 1968 (1346) در تنسی با حضور کینگ، تظاهراتی برای حقوق صنفی رفتگرهای اغلب سیاه پوست و افزایش حقوقشان برگزار شده بود، که این تظاهرات به خشونت کشیده شد، که کینگ از میان تظاهرکننده ها به زور توانست برگردد به هتل محل اقامتش!

## سخنرانی که بدون آمادگی بود اما در تاریخ ماندگار شد

شبش قرار بود کینگ در کلیسای بزرگ شهر سخنرانی کند، ولی انقدر بهش فشار اومده بود که نمی خواست به سخنرانی برود، برای همین دوستش و همراهانش را به آنجا فرستاد ولی وقتی آن ها به آنجا رفتند، و جمعیت زیاد آنجا را که اکثرشان از رفتگرها بودند را دیدند به کینگ پیام دادند،

که این مردم آمدند اینجا تا تو برایشان سخنرانی کنی،  
بهبتره هرطوری که هست خودت را به اینجا برسانی.

کینگ هم معطل نکرد و به کلیسا رفت تا آخرین سخنرانی عمرش را انجام بدهد.  
هیچکس نمی دانست که فردای این سخنرانی کینگ قرار است کشته شود.  
حتما این سخنرانی را گوش بدید چون واقعا عجیبه!  
بدون اینکه متنی را از قبل آماده کند،  
در این سخنرانی حرف هایی را می زند که مو به تن آدم سیخ می شود.

### من سرزمین موعود را دیده ام...

مارتین لوتر کینگ جونیور خطاب به جمعیت می گوید:  
"من دقیقا نمی دانم که قرار است چه اتفاقی بیفتد ولی وحشتی هم ندارم.  
من هم مثل خیلی از آدم های دیگر میل به زندگی طولانی دارم ولی دیگر به این موضوع فکر نمی کنم.  
من امشب از هیچ چیز نمی ترسم چراکه چشمان من شکوه وعده خداوند را دیده است.  
من سرزمین موعود را دیده ام، شاید من همراه شما به آنجا نرسم،  
اما می خواهم به شما بگویم که مردم ما بی تردید به آن جا خواهند رسید".

فردای این سخنرانی کینگ در بالکن هتلش به ضرب گلوله به قتل می رسد.  
ضارب یک مجرم سابقه دار بود که هیچ وقت به قتل اعتراف نکرد،  
و خانواده کینگ هنوز هم که هنوز است فکر می کنند اف بی آی پشت این ترور بوده است.  
بعد از ترور کینگ یکی از رهبران بزرگ جنبش سیاه پوست ها حرفی زد که خیلی ها آنموقع بهش خندیدند.  
او گفت: "به رویاهایتان فکر کنید و برایش بجنگید،  
کی می داند شاید یکی از بچه های شما بتواند کاندیدای ریاست جمهوری شود".  
یکی از کسانی که به سخنرانی گوش می داد، پدر باراک اوباما بود.  
زمان این سخنرانی باراک اوباما 8 سالش بود.